

آنچه بر من گذشت
خاطرات عارف (علی) پاینده

۱۳۵۶-۱۳۳۲

به کوشش محمدحسین خسروپناه



نشر اختران

فهرست

۱۱	یشگفتار
۱۷	نام‌های نخستین
۲۶	دورهٔ تحصیل
۳۲	محفل‌ها و گروه‌ها
۴۲	سازمان دانش‌آموزان
۵۰	سازمان دانش‌آموزان و جبههٔ ملی دوم
۶۵	گروه اول ماه مه
۶۶	کمیتهٔ انقلابی حزب تودهٔ ایران
۶۸	گروه جریان
۷۲	تشکیلات تهران حزب تودهٔ ایران
۷۶	سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان
۸۹	بندن قزل‌قلعه، ۱۳۴۹
۹۲	بازجویی و قضایای آن
۱۰۲	بیمدرستان ۵۰۱ ارتش و درسی ماندگار
۱۰۶	فکر فرار
۱۱۲	تدریسهٔ استوار ساقی
۱۱۶	بند عمومی قزل‌قلعه
۱۲۱	چهار روز در زندان جمشیدیه
۱۲۳	بستان عشرت‌آباد
۱۳۲	تسکروی و سرکوب زندانیان عشرت‌آباد
۱۵۴	ملاقات‌های غیر رسمی
۱۶۳	رسمی شدن ملاقات
۱۶۷	بازجویی مجدد در زندان اوین
۱۸۱	سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران و سیروس نهاوندی
۱۸۵	بازجویی زندان اوین
۱۸۹	بستان عشرت‌آباد و ماجراهای آن
۱۹۷	بازجویی چشم‌پزشک رفتن پاک‌نژاد

گام‌های نخستین

از دوره سلطنت قاجار، به علت فقر، ورشکستگی، به امید دستیابی به زندگی بهتر و ... هر سال عده زیادی از ایرانیان برای کارکردن و کسب درآمد به منطقه قفقاز مهاجرت می‌کردند. مهاجرین ایرانی که عمدتاً روستایی بودند و تخصصی نداشتند به ناچار به کارگری و کارهای سیاه طاقت فرسا با حداقل درآمد مشغول می‌شدند.^۱ خانواده پدری و مادری من از ایرانیانی بودند که در دوره قاجار برای کارکردن و به امید دستیابی به زندگی بهتر به قفقاز مهاجرت کردند و در باکو ساکن شدند. پدر بزرگ و مادر بزرگ، همچنین پدرم (عبدالحسین در سال ۱۲۸۰ ه.ش) و مادرم (گل باجی در سال ۱۲۹۸ ه.ش) در باکو به دنیا آمدند. نام خانوادگی پدرم در باکو حسینوف بوده است. وقتی به ایران بازمی‌گردند در بندر انزلی مأمور اداره ثبت احوال فهرستی از اسامی را در برابر پدرم و مادرم می‌گذارند که نام خانوادگی برای خودشان انتخاب کنند. پدرم نام پاینده و مادرم نام بردبار را انتخاب می‌کنند و شناسنامه برای آنها صادر می‌شود. پدرم دوران کودکی پُرمشقتی را گذرانده بود؛ می‌گفت: «درآمد پدرم اندک بود و کفاف هزینه زندگی من و نامادری و چهار فرزندش را نمی‌داد. به ناچار از پنج سالگی وارد بازار کار شدم. با کارهای ساده و سیاه مثل واکس زدن کفش و ... کمک خرج خانواده‌ام بودم. با گذر زمان و بیشتر شدن درآمد من، تحولی در زندگی ما پدید آمد و توانستم همزمان با کار کردن، درس هم بخوانم.» با توجه به علاقه پدرم به تئاتر، زیر نظر استاد جعفر جبارلی^۲، نویسنده و هنرمند شهیر جمهوری آذربایجان، در رشته تئاتر تحصیل می‌کند و مدرک دیپلم می‌گیرد. در سال ۱۹۳۹ م. پدر و مادرم و شش ماه بعد از آنها، پدر بزرگ و مادر بزرگ و دایی‌ها و خاله‌هایم مجبور شدند به ایران بیایند. علت بازگشت آنها به ایران این بود که دولت اتحاد شوروی از سال ۱۹۳۷ م. به بعد، طی سه مرحله، به اتباع کشورهای دیگر از جمله

ایرانیانی که در جمهوری‌های شوروی زندگی می‌کردند اعلام کرد یا به تابعیت شوروی درآیند یا خاک شوروی را ترک کنند. عده‌ای از ایرانیان که عمدتاً در جمهوری آذربایجان و جمهوری‌های آسیای میانه زندگی می‌کردند، تبعه شوروی می‌شوند ولی بیشتر ایرانیان به اختطارهای دولت شوروی توجهی نمی‌کنند. در سال ۱۹۳۸م، که همزمان با تصفیه‌های گسترده استالینی در شوروی است، دولت شوروی به طور جدی و قاطعانه با اتباع دیگر کشورهای ساکن در جمهوری‌های اتحاد شوروی برخورد می‌کند و باردیگر از آنها می‌خواهد وضع تابعیت خود را مشخص کنند، یا تبعه شوروی شوند یا از این کشور بروند. در آن مدت عده‌ای تابعیت شوروی را می‌پذیرند و باز هم عده زیادی از ایرانیان این اختطار را جدی نمی‌گیرند. در سال ۱۹۳۹م، آخرین اختطار داده می‌شود که اتباع دیگر کشورها شش ماه فرصت دارند تابعیت شوروی را بپذیرند وگرنه از خاک اتحاد شوروی اخراج خواهند شد. خانواده من مانند بسیاری دیگر از ایرانیان ساکن جمهوری آذربایجان شوروی بازهم سهل‌انگاری می‌کنند. مهلت شش ماه که به پایان می‌رسد به آنهایی که تابعیت شوروی را ننگرفته بودند اعلام می‌کنند باید خاک اتحاد شوروی را ترک کنید. بسیاری از ایرانیان ساکن جمهوری آذربایجان نمی‌خواستند به ایران بازگردند. آنها افراد غیر سیاسی بودند که عموماً سال‌های طولانی در آن منطقه زندگی کرده بودند و با مشقت زیاد توانسته بودند شغل و خانه و زندگی مناسبی برای خود فراهم کنند. حالا ناچار بودند همه چیز را رها کنند و به سوی سرنوشت نامعلوم بروند. آنهایی که نمی‌خواستند به ایران برگردند تلاش می‌کنند تابعیت شوروی را بگیرند، به وزارت امور خارجه شوروی نامه می‌نویسند، نماینده می‌فرستند و... که نتیجه‌ای نمی‌دهد و به آنها می‌گویند باید خاک اتحاد شوروی را ترک کنید.

در بین ایرانیانی که موظف به بازگشت به ایران شده بودند عده‌ای که از تمکن مالی بیشتری برخوردار بودند برای اینکه ثمره کار و زحمت خود را از دست ندهند اموال خود را می‌فروشنند و پول ناشی از فروش اموال را به طلا و جواهر تبدیل می‌کنند. خارج کردن طلا و جواهر و نقدینه از شوروی ممنوع بود اما کسانی که مهاجرت می‌کردند می‌توانستند وسایلشان را با خود ببرند.